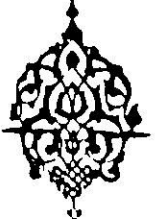


اصول فلسفه

و
روش‌های فلسفی

جلد اول



سرشناسه	: طباطبایی، محمدحسین، ۱۲۸۱-۱۳۶۰.
عنوان و نام پدیدآور	: اصول فلسفه و روش رئالیسم / محمدحسین طباطبایی، مقدمه و باورقی به فلم مرتضی مطهری.
مشخصات نشر	: تهران: صدرا، ۱۳۶۲
مشخصات ظاهری	: ۲۳۴ ص.
شابک (ج ۱)	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۰۰-۸۲-۰۰
شابک (دوره)	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۰۰-۴۵-۵
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: ۱. فلسفه اسلامی. ۲. واقع‌گرایی. الف. مطهری، ۱۳۵۸-۱۳۹۸. مقدمه‌نویس. ب. عنوان.
رده‌بندی کنگره	: الف ۳۷۹ ط
رده‌بندی دیویی	: ۱۸۱/۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۷۰۸-۶۲*

این کتاب با کاغذ دولتی چاپ شده است.



آثار مطهری

اصول فلسفه و روش رئالیسم (۱)

نوبت چاپ: سی و پنجم / اردیبهشت ۱۴۰۳ مطابق شوال ۱۴۴۵

تعداد: ۵۰۰ نسخه

بها: ۱۳۹/۰۰۰ تومان

حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ و مصحافی: مؤسسه چاپ فجر (۱۰۰۱۳۹۵). تلفن: ۳۳۱۱۹۷۹۶

ناشر: انتشارات صدرا (باکسب اجازه از شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید)

کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص ناشر است.

● تهران: شعبه ۱: خیابان ناصرخسرو، مقابل دارالفنون، کوچه دکتر مسعود - تلفن: ۳۳۹۱۵۱۳

شعبه ۲: خیابان انقلاب، بین خیابان دانشگاه و ابوریحان، پلاک ۱۱۶۴ - تلفن: ۶۶۴۶۱۰۸۶

● قم: شعبه ۱: خیابان ارم، تلفن: ۲۷۷۲۱۵۲۲، دورنگار: ۲۷۷۲۲۱۴

شعبه ۲: مجتمع ناشران، تلفن: ۲۷۸۴۷۵۹۵

پایگاه اینترنتی و فروشگاه آنلاین: motahari.org

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۰۰-۸۲-۰۰ ISBN: 978-964-5600-82-0

شابک (دوره): ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۰۰-۴۵-۵ ISBN: 978-964-5600-45-5

فهرست مطالب

۹	مقدمه
۱۰	تاریخ فلسفه
۱۲	صدرالمتألهین، بانی «حکمت متعالیه»
۱۵	روش مستشرقین
۱۷	مکاتب فلسفی در اروپا
۱۹	اجمالی از محتوای کتاب
۲۰	نحوه نگارش کتاب
۲۲	سابقه تاریخی فلسفه مادی
۲۳	نقد «ماتریالیسم دیالکتیک»

اصول فلسفه و روش رئالیسم (۱)

۳۵	مقاله اول: فلسفه چیست؟
۳۷	فلسفه و سفسطه
۳۸	ادراکات و مفاهیم ذهنی در نظر فیلسوف
۳۹	جهات نیازمندی به فلسفه
۳۹	فرق فلسفه و علوم دیگر
۴۱	فلسفه حسی آگوست کنت
۴۲	ماتریالیسم دیالکتیک یک فلسفه نظری است نه یک فلسفه حسی و تجربی
۴۳	تعریف «فلسفه»

۴۵	استنتاج
۴۶	انتزاع
۵۰	معنای «متافیزیک»
۵۱	معنای «دیالکتیک»
۵۳	مقاله دوم: فلسفه و سفسطه (رئالیسم و ایده آلیسم)
۵۶	تاریخچه پیدایش سفسطه
۵۸	ایده آلیسم
۶۰	رئالیسم
۶۱	دو مسأله تفکیک نشده در فلسفه اسکولاستیک
۶۲	برکلی، از فلاسفه امپیریست
۶۴	شوینهاور سردسته بدبینان
۶۷	استدلال دکارت
۶۹	شباهت ایده آلیسم
۷۳	هرامسه
۷۴	فیثاغورس
۷۵	افلاطون
۷۶	افلوپین
۷۶	دوام در قضایا
۷۹	ارزش معلومات
۸۳	علم حضوری و علم حصولی
۸۵	نظریه پیروان ماتریالیسم دیالکتیک درباره ادراک
۸۹	مقاله سوم: علم و ادراک
۹۲	مرتبه حس
۹۲	مرتبه خیال
۹۳	مرتبه تعقل
۹۵	برگردیم به سوی مقصد اصلی
۹۶	امور روحی و نفسانی
۱۰۰	دو نظریه معروف در باب کیفیت ابصار
۱۰۱	عقیده صدر المتألهین در باب حقیقت ابصار
۱۰۳	ادراک کمیات متعقله
۱۰۷	مراحل مختلف ادراک از نظر علمای روان شناسی:
۱۰۷	الف. احساس ابتدائی (فراگیری)
۱۰۸	ب. حفظ (نگاهداری)
۱۰۸	ج. تذکر (بادآوری)
۱۰۸	د. تشخیص (بازشناسی)
۱۰۹	نظریه روحی
۱۰۹	نظریه مادی

۱۱۴	راههای تأیید نظریه مادی بودن حافظه
۱۱۴	الف. عروض نسیان
۱۱۴	ب. عروض امراض حافظه‌ای
۱۱۵	پاسخ به استدلال نظریه مادی بودن حافظه
۱۱۷	اشکال یا تقریر نظر مادیین
۱۲۰	زمانی نبودن ادراکات
۱۲۲	خودآگاهی
۱۲۳	نظریه حسّی
۱۲۵	نظریه روحانی
۱۳۰	آنچه در این مقاله به ثبوت رسید
۱۳۱	مقاله چهارم: علم و معلوم (ارزش معلومات)
۱۳۳	مقدمه
۱۳۵	ارزش معلومات
۱۳۵	«حقیقت» یعنی چه؟
۱۴۰	آیا حقیقت فی الجمله وجود دارد؟
۱۴۱	میزان تشخیص حقیقت از غلط چیست؟
۱۴۲	آیا ممکن است يك چیز هم حقیقت بوده باشد و هم خطا؟
۱۴۳	آیا حقیقت موقت است یا دائمی؟
۱۴۶	آیا حقیقت متحول و متکامل است؟
۱۵۰	چرا علوم تجربی یقینی نیست؟
۱۵۳	چرا فلسفه و ریاضیات یقینی است؟
۱۵۳	آیا «حقیقت» مطلق است یا نسبی؟
۱۵۷	پیدایش سوفیسم در یونان
۱۵۸	مکتب شکاکان
۱۵۹	عقیده قدما
۱۶۱	نظریه دکارت
۱۶۴	نظریه حسّیون
۱۶۷	نظریه کانت
۱۷۲	نظریه هائری برگسون
۱۷۷	علم و معلوم (ارزش معلومات)
۱۷۸	خطای حواس، دست‌آویز سوفسطائیان برای نفی مطلق ارزش معلومات
۱۸۴	«حقیقت نسبی» به تقریر طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک
۱۸۶	آیا ماتریالیسم دیالکتیک شکاک است یا جزمی؟
۱۸۹	خلاصه نظریه مادیین جدید
۲۰۳	اجتماع صحیح و غلط، و حقیقت و خطا
۲۰۷	بن بست عجیب یا يك نکته مفید و مهم
۲۱۰	فلاکت ماتریالیسم به دست دیالکتیک
۲۱۴	نظریاتی که در این مقاله به ثبوت رسید
۲۱۵	فهرستها

در میان همهٔ مقدسات بشر «دانش» یگانه چیزی است که همهٔ افراد، از هر نژادی و تابع هر طریقه و مسلکی، آن را مقدس می‌شمارند و به رفعت و عظمت و تقدس آن اعتراف دارند و حتی نادان‌ترین نادانها نیز دانش را از آن جهت که دانش است کوچک نمی‌شمارد و شایستهٔ تحقیر نمی‌داند.

محبوبیت و احترام دانش نه تنها از آن جهت است که بهترین ابزار زندگی است و در مبارزهٔ حیاتی به انسان نیرو می‌دهد و توانایی می‌بخشد و تسلط او را بر طبیعت مستقر می‌سازد؛ زیرا اگر چنین بود می‌بایست انسان با آن چشم به دانش نگاه کند که هر ابزار و وسیلهٔ کار دیگری را می‌بیند.

تاریخ علم مقرون به رنجها و محرومیتها و مصائب و متاعی است که دانشمندان در راه کسب علم تحمل کرده‌اند و زندگی مادی را بر خویش تلخ ساخته‌اند و اگر علاقه‌مندی انسان به دانش تنها به منظور رفع حوائج مادی زندگی بود پس اینهمه از خودگذشتگیها و صرف نظر کردن از عیش و لذتها و خوشیهای زندگی در راه علم

چرا؟ پیوند علم با روح بشر بالاتر از این پیوندهای پست و حقیری است که ابتداءً تصور می‌رود.

دانش به هر اندازه که یقینی تر و شکننده تر شك و ریب و جهالت باشد و به هر اندازه که کلی تر و عمومی تر [باشد] و پرده بزرگتری را بالا بزند اهمیت و مطلوبیت بیشتری دارد.



در میان همه مجهولاتی که انسان آرزوی دست یافتن به آنها را دارد يك رشته از مسائل است که از این لحاظ در درجه اول اهمیت قرار دارد و آنها همان مسائل مربوط به نظام کلی عالم و جریان عمومی امور جهان و رمز هستی و راز دهر می‌باشد. انسان خواه از عهده برآید و خواه بر نیاید نمی‌تواند از کاوش و فعالیت فکری درباره آغاز و انجام جهان، مبدأ و غایت هستی، حدوث و قدم، وحدت و کثرت، متناهی و نامتناهی، علت و معلول، واجب و ممکن و آنچه از این قبیل است خودداری کند؛ و همین خواهش فطری است که «فلسفه» را برای بشر به وجود آورده است. فلسفه سراپای هستی را جولانگاه فکر بشر قرار می‌دهد و عقل و فکر انسان را بر روی بال و پر خود می‌نشانند و به سوی عوالمی که منتهای آرزو و غایت اشتیاق انسان سیر در آن عوالم است، پرواز می‌دهد.

تاریخ فلسفه با تاریخ فکر بشر توأم است، لهذا نمی‌توان يك قرن و زمان معین و یا يك منطقه و مکان معین را به عنوان مبدأ و منشأ اصلی پیدایش فلسفه در روی زمین معرفی کرد. بشر به حکم خواهش فطری خویش هر وقت و در هر جا که مجال و فرصتی برای تفکر پیدا کرده است از اظهار نظر درباره نظام کلی عالم خودداری نکرده است و تا آنجا که تاریخ می‌تواند نشان بدهد، در بسیاری از نقاط جهان مانند مصر و ایران و هند و چین و یونان فلاسفه و مفکرین بزرگ ظهور کرده‌اند و مکاتب فلسفی مهمی به وجود آورده‌اند و از دوره‌هایی که فاصله تاریخی زیادی با ما ندارد و دست‌تداول ایام نتوانسته است تمام آثار آن دوره‌ها را محو کند کم و بیش آثار فلسفی باقی مانده است.

از آثار دوره‌های بالنسبه قدیم از همه بیشتر و بهتر آثار نهضت عظیم علمی و

فلسفی یونان که تقریباً از دو هزار و ششصد سال قبل آغاز می شود باقی مانده است زیرا از آن وقت تاکنون فترتی که موجب محو و نابودی کلی آن آثار بشود حاصل نشده است.

آن نهضت فکری که در کرانه های آسیای صغیر و یونان پدید آمد، در اسکندریه تعقیب شد و هنگامی که حوزه اسکندریه و آتن رو به نابودی و اضمحلال کلی می رفت و ژوستینی نین امپراطور روم شرقی در سال ۵۲۹ میلادی دستور تعطیل دانشگاهها و بستن درهای مدارس آتن و اسکندریه را داد و دانشمندان از بیم متواری شدند و حوزه های تدریس و تعلیم به هم خورد، در يك قطعه دیگر جهان نهضت دیگری با طلوع نیر اسلام آغاز شد و مقدمات مدنیت جدید و عمیق دیگری فراهم آمد.

در اثر تشویق و تجلیلی که از طرف پیشوای عظیم الشان اسلام و اولیاء بزرگوار دین از مقام دانش و دانشجویی شد شعله طلب علم دومرتبه در دلها روشن گشت تا آنکه تمدن وسیع و عظیم اسلامی به وجود آمد، رشته های مختلف علوم تدوین و تنظیم شد، کتابها از زبانهای مختلف و پیش از همه کتب یونانی ترجمه شد، مدارس و دانشگاهها از نو تأسیس گشت، کتابخانه ها پدید آمد، شهرهای بزرگ کشور پهناور اسلامی مهد علوم و محل آمد و شد محصلین گشت، از اروپای فعلی و سایر نقاط جهان محصلین به کشورهای اسلامی اعزام شد، تا آنکه بالاخره پس از گذشتن چند قرن، تحول جدید اروپا پدید آمد و در عالم علم و دانش رخ داد آنچه رخ داد.

ولی چیزی که از نظر تاریخ مسلم است این است که یونان قدیم نیز سرمایه های اصلی معلومات خویش را مدیون مشرق زمین است و دانشمندان بزرگ آنجا مسافرتها به مشرق کرده اند و از اندوخته های دانشمندان شرقی بهره مند گشته و پس از عودت، در وطن خود منتشر ساخته اند. ما نمی خواهیم در این مقدمه به معرفی فلسفه باستانی مشرق و مقدار بهره ای که یونان باستان از آن برده است و یا معرفی فلسفه ده قرن پیش اسلامی و میزان استفاده ای که اروپای جدید از آن کرده است و یا به بحث در مقدار میراثی که از یونانیان به مسلمین رسید و تحولاتی که در دوره اسلامی پیدا کرد و اینکه مسلمین فلسفه یونان را به چه صورتی درآوردند و چه اندازه از خود بر آن افزودند بپردازیم، زیرا علاوه بر اینکه اگر بنا شود از روی سند و تحقیق در این موضوعات قضاوت شود احتیاج به صرف وقتهای زیاد و نوشتن کتابهای مستقل دارد، با موضوع کتاب حاضر ارتباط زیادی ندارد.

آنچه با کتاب حاضر - نسبتاً - ارتباط بیشتری دارد و بعلاوه کمتر درباره آن گفتگو شده است يك معرفي اجمالی از فلسفه اسلامی از سه قرن و نیم پیش تاکنون است که متأسفانه کماهو حقه هنوز در جهان معرفي نشده است و قهراً از طرف طبقه جوان و تحصیل کرده های جدید خودمان نیز که معمولاً اطلاعاتشان در این زمینه ها از طرق اروپایی است توجهی که می بایست به آن نشده است.

این فلسفه که موسوم است به «حکمت متعالیه» به وسیله صدر المتألهین شیرازی مشهور به ملاًصدرا در قرن یازدهم هجری تأسیس شد و از آن به بعد محور تمام تعلیمات فلسفی در ایران تحقیقاتی بود که این دانشمند در مسائل مهم فلسفی به عمل آورده است.

تحقیقات صدر المتألهین بیشتر در فلسفه اولی و حکمت الهی است. ملاًصدرا آنچه در این زمینه از قدمای یونان و بالاخص افلاطون و ارسطو رسیده بود و آنچه حکمای بزرگ اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی و شیخ اشراق و غیرهم توضیح داده بودند یا از خود افزوده بودند و آنچه عرفای بزرگ با هدایت ذوق و قوت عرفان یافته بودند به خوبی هضم کرد و از نو اساس جدیدی را پی ریزی کرد و آن را بر اصول و قواعدی محکم و خلل ناپذیر استوار کرد و از جنبه استدلال و برهان، مسائل فلسفه را به صورت قواعد ریاضی درآورد که هر يك از دیگری استخراج و استنباط می شود و به این وسیله فلسفه را از پراکندگی طرق استدلال بیرون آورد.

از زمان ارسطو که بر خلاف نظریات استادش افلاطون قیام کرد پیوسته دو مکتب و دو مشرب فلسفی به موازات یکدیگر سیر می کرد که افلاطون و ارسطو هر يك نماینده یکی از این دو مشرب فلسفی بودند و در هر يك از دوره ها هر يك از این دو مشرب فلسفی پیروانی داشتند. در میان مسلمین نیز این دو مشرب به نام «مشرب اشراق» و «مشرب مشاء» معروف بود و دو هزار سال مشاجرات فلسفی بین این دو دسته، چه در یونان و چه در اسکندریه و چه در میان مسلمین و چه در اروپای قرون وسطی، ادامه داشت ولی صدر المتألهین با اساس جدیدی که از نو پی ریزی کرد به این مشاجرات دو هزار ساله خاتمه داد به طوری که بعد از او دیگر مکتب اشراق و مکتب مشاء در مقابل یکدیگر معنا ندارد و هر کس که بعد از وی آمده و به فلسفه وی آشنایی پیدا کرده مشاجرات دوهزارساله اشراقی و مشائی را خاتمه یافته دیده است. فلسفه صدر المتألهین علاوه بر آنکه از جنبه هایی بدیع و بی سابقه است، نتیجه

زحمات هشتصد ساله محققین بزرگی است که هر یک از آنها در جلو بردن فلسفه سهیم هستند. با همه این احوال مطابق گواهی خاورشناسان متأسفانه تا الآن که تقریباً چهار قرن از بدو پیدایش این فلسفه می‌گذرد هنوز در اروپا یک معرفی صحیحی ولو اجمالاً از آن نشده است.

پروفسور ادوارد برون^۱ مستشرق معروف انگلیسی متوفی در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی که عمر خویش را صرف مطالعه درباره ایران و تاریخ ایران کرده است، در جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران می‌گوید:

«با وجود شهرت و رواج فلسفه ملاصدرا در ایران فقط دو خلاصه سطحی و ناقص از طریقه فلسفی او در السنه اروپایی دیده‌ام. کنت گوینو^۲ چند صفحه راجع به عقاید ملاصدرا نگاشته اما معلومات او ظاهراً بالتتمام از درس شفاهی معلمینش (در ایران) مأخوذ بوده و معلمین هم علی‌الظاهر اطلاع کاملی نسبت به آن عقاید نداشته‌اند. گوینو در پایان شرحی که راجع به ملاصدرا نوشته می‌گوید: «طریقه حقیقی ملاصدرا عیناً متخذ از ابوعلی سیناست» در صورتی که صاحب روشیات الجنات راجع به ملاصدرا می‌نویسد: «کان... منقحاً اساس الاشراف بما لا یزید علیه و مفتحاً ابواب الفضيحة علی طریقه المشاء و الرواق». تعریف مختصرتر ولی جدی‌تر و صحیح‌تر که از مذهب ملاصدرا نموده‌اند آن است که شیخ محمد اقبال (دکتر اقبال پاکستانی) کرده است.»

ایضاً ادوارد برون در همان کتاب می‌نویسد:

«مشهورترین کتب ملاصدرا اسفار اربعه و شواهد الربوبیه است.»

و در پاورقی تذکر می‌دهد که:

«کنت گوینو در معنای «اسفار» که جمع «سفر» یعنی کتاب است اشتباه کرده و آن را

1. Edward Brawn.

2. Cont Gobino.

جمع «سفر» گرفته. در کتاب مذاهب و فلسفه‌های آسیای وسطی صفحه ۸۱ می‌نویسد:
ملاصدرا چند کتاب دیگر راجع به مسافرت (سفرنامه) نوشته است.»

کتابی که مرحوم اقبال پاکستانی به زبان انگلیسی هنگام تحصیل در دانشگاه کمبریج به نام توسعه حکمت در اسلام منتشر کرده است به دست نیامد ولی قدر مسلم این است که بسیار مختصر و ناچیز بوده است.
این دو نفر (کنت گوینو و ادوارد برون) از مستشرقین بزرگ به شمار می‌روند. دانشمند متبّع مرحوم شیخ محمدخان قزوینی که خود در حدود سی سال در کتابخانه‌های مختلف اروپا مشغول مطالعه بوده است و با بسیاری از خاورشناسان رابطه نزدیک و صمیمی داشته است، در مقاله‌ای که در مجله ایران‌شهر چاپ برلین به مناسبت فوت ادوارد برون منتشر کرده و جزء «بیست مقاله» ایشان ضبط شده است درباره ادوارد برون می‌گوید:

«ما بین مستشرقین اروپا و امریکا هیچکس اینهمه زحمت درباره ادبیات ایران نکشیده است و مخصوصاً به ادبیات و ذوقیات و معنویات ایران یعنی به افکار حکما و عرفا و ارباب مذاهب این مملکت این اندازه محبت خالص و صمیمی از اعماق قلب نداشته است.»

ایضاً در همان مقاله راجع به کنت گوینو می‌نویسد:

«وی از نویسندگان بسیار مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات در مواضع فلسفی و اجتماعی و مذهبی و تاریخی و غیره و مؤسس طریقه مخصوصی است از فلسفه تاریخ معروف به «گوینسیم» که مخصوصاً در آلمان پیروان زیاد دارد. وی در سنوات ۱۲۷۱-۱۲۷۴ (هجری قمری) به سمت نیابت اول سفارت فرانسه در تهران و در سنوات ۱۲۷۸-۱۲۸۰ به سمت وزیرمختاری همان دولت در همان شهر اقامت داشته است.»

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید یکی از این دو مستشرق بزرگ صدرالمتألهین را تابع مکتب مشاء معرفی می‌کند و دیگری در مقام رد قول او به مسطورات یکی از کتب تواریخ و تراجم (روضات الجنات) استناد می‌کند؛ یکی می‌گوید اسفار سفرنامه است،

دیگری می گوید اسفار جمع «سِفر» به معنای کتاب است و اگر این دو نفر شخصاً ورق اول اسفار را مطالعه کرده بودند می دانستند که اسفار نه جمع سِفر است و نه سفرنامه است.

آن معلم شفاهی که ادوارد برون می گوید که به گوینو در ایران فلسفه ملاصدرا را تعلیم می کرده است، علی الظاهر یک نفر یهودی بوده است به نام ملا لاله زار و با کمک و معاونت او بوده که رساله گفتار دکارت را به فارسی ترجمه کرده است.

گوینو در همان کتاب در ضمن شرح حال صدر المتألهین، از استاد وی فیلسوف عظیم الشأن میر محمد باقر داماد به عنوان یکنفر «دیالکتیسین» (جدلی) یاد می کند، و پس از آنکه رفتن ملاصدرا را به درس میر داماد به اشاره شیخ بهائی نقل می کند، به نتیجه تحصیلات ملاصدرا نزد میر داماد اینطور اشاره می کند:

«و پس از چند سال به فصاحت و بلاغتی که در او سراغ داریم رسید.»

غرض ما انتقاد از روش مستشرقین نیست، زیرا این انتظار بی جایی است از ما که از افراد ملل بیگانه توقع داشته باشیم که آنها بیایند و مثلاً فلسفه و علوم یا مذهب یا ادبیات یا تاریخ ما را توضیح دهند و به جهان معرفی کنند. در زبان عربی این مثل معروف است: «ما حَكَّ ظَهْرِي مِثْلَ ظَهْرِي» یعنی هیچ چیزی مانند سر انگشت خودم پشتم را خارش نمی دهد. اگر مردمی راستی علاقه مند باشند که خود را بشناسانند و تاریخ یا ادبیات یا مذهب یا فلسفه خود را به جهانیان معرفی کنند، تنها راهش این است که این کار بوسیله خودش انجام بگیرد. افراد ملل بیگانه اگر فرضاً با کمال بی غرضی و علاقه مندی دست به این کار بزنند بالاخره در اثر عدم آشنایی کامل گرفتار اغلاط و اشتباهات بزرگی می شوند چنانکه صدها از این اشتباهات در مورد بیان تاریخ یا معرفی آداب و عادات ساده رسمی رخ داده است تا چه رسد به «فلسفه» که تخصص فنی لازم دارد و تنها دانستن زبان و مراجعه به کتب کافی نیست.

برای کسانی که به عملیات خاورشناسان اعتقاد راسخ دارند، به عنوان نمونه این قسمت را نقل می کنیم:

همین کنت گوینو سابق الذکر که در زمان ناصرالدین شاه در ایران اقامت داشته و زبان فارسی را خوب تکلم می کرده، در کتابی که به نام سه سال در ایران به زبان فرانسه منتشر کرده و به فارسی ترجمه شده است، آنجا که کیفیت احوال پرسی

ایرانیان را شرح می‌دهد می‌گوید:

«پس از آنکه شما و صاحبخانه و جمیع حضار نشستید شما به طرف صاحبخانه رو می‌کنید و می‌گویید آیا بینی شما فربه است؟ صاحبخانه می‌گوید در سایه توجّهات باریتعالی بینی من فربه است، بینی شما چطور؟... من در بعضی مجالس دیده‌ام که حتی پنج مرتبه این را از يك نفر سؤال کرده‌اند و او پاسخ داده است و حتی شنیدم در توصیف... (یکی از علمای تهران) می‌گفتند که از بزرگترین خصائلش این بود که وقتی به ملاقات یکی از بزرگان می‌رفت نه تنها در خصوص بینی وی و متعلقان وی پرسش می‌نمود بلکه راجع به بینی تمام نوکرها و حتی دربان استفسار می‌کرد.»

ملاحظه کنید که این مرد در اثر عدم آشنایی کامل به تعبیرات زبان فارسی و گمان اینکه در جمله «دماغ شما چاق است؟» منظور از کلمه دماغ، بینی و منظور از چاقی، فربهی است دچار چه اشتباهی شده و به چه صورت مسخره آمیزی آن را نقل کرده است.

قطعاً کتب گویبو در بیان این جمله غرض سوئی نداشته و تنها عدم آشنایی کامل به تعبیرات فارسی او را به این اشتباه انداخته است؟
وقتی که در مقام معرفی آداب و عادات رسمی این گونه اشتباهات رخ می‌دهد، در مورد افکار فلسفی چه انتظاری می‌توان داشت؟ ما می‌دانیم در خود ایران که مهد پرورش افکار کسانی مانند بوعلی و صدرالمتهین است، در تمام دوره‌ها فضایی که مایل بودند به آن افکار آشنایی کامل کنند سالها از عمر خویش را صرف این کار می‌کردند، آخر کار در میان هزاران محصل فقط افراد معدودی بودند که واقعاً از عهده این کار برمی‌آمدند و غالباً عده آنها از عدد انگشتان يك دست تجاوز نمی‌کرد.
بنابراین چگونه ما می‌توانیم اطمینان پیدا کنیم که فلسفه ده قرن پیش اسلامی و افکار ابن سینا مثلاً، همان طور که مفهوم شاگردان خودشان بوده، در ترجمه‌هایی که از آنها شده است منعکس گردیده است.

□

مقارن زمانی که صدرالمتهین در ایران مشغول زیور و کردن فلسفه و ریختن

طرح جدیدی بود (قرن یازدهم هجری و شانزدهم میلادی) در اروپا نیز جنبش علمی و فلسفی عظیمی که مقدماتش از چند قرن پیش از آن فراهم شده بود پدید آمد و درست همان زمانی که صدرالمتألهین در حال انزوا و خلوت به تفکر و ریاضت پرداخته بود و مدتی کوهستان قم را برای این کار انتخاب کرده بود تا بهتر بتواند افکار وسیع خویش را به رشته تحریر درآورد، در اروپا دکارت فرانسوی نغمه جدیدی از خود ساز کرد، ربهقه تقلید قدما را از گردن خویش دور افکند و راه نئی پیش گرفت و چندین سال در گوشه‌ای از هلند انزوا و گوشه نشینی اختیار کرد و فارغ از امور زندگانی، روزگار خویش را وقف امور علمی کرد.

از زمان دکارت به بعد اروپا به سرعت سرسام‌آوری به کشفیات علمی نائل گشت. در تمام رشته‌های علمی طریق تحقیق عوض شد و مسائل جدیدی پدید آمد. علاوه بر دانشمندانی که در رشته‌های علوم طبیعی و ریاضی پیدا شدند، فلاسفه بزرگی نیز هر يك پس از دیگری ظهور کردند و فلسفه را وارد مراحل تازه‌ای کردند. در فلسفه جدید اروپا به مسائلی که سابقاً در قرون وسطی مورد توجه بود کمتر توجه می‌شود و در عوض يك عده مسائل جدید که کمتر مورد توجه قدما بود مطرح می‌شود.

در اروپا از زمان دکارت تا عصر حاضر مکاتب فلسفی گوناگونی پدید آمده، هر دسته پیرو يك مکتب خاصی شده‌اند. برخی به فلسفه تعقلی پرداخته‌اند و برخی دیگر از دریچه علوم تجربی به فلسفه نظر کرده‌اند. بعضی مسائل فلسفه اولی و حکمت الهی را قابل بحث و تحقیق دانسته و در این زمینه آراء و نظریاتی ابراز داشته‌اند، و بعضی دیگر مدعی شده‌اند که اساساً بشر از درک این مسائل عاجز است و آنچه تاکنون نفعاً یا اثباتاً در این زمینه گفته شده بلا دلیل بوده است. گروهی در عقاید خود الهی شده‌اند و گروهی مادی.

روی هم رفته در آن فنی که از قدیم به عنوان «فلسفه حقیقی» یا «علم اعلی» شناخته شده است، یعنی فن تحقیق در نظام کلی عالم و توضیح سرپای هستی، در اروپا چه در قرون وسطی و چه در دوره جدید پیشرفت قابل ملاحظه‌ای حاصل نشده است و يك سیستم قوی و قانع‌کننده‌ای که فلسفه را از تشمت و تفرق و پراکندگی نجات بخشد به وجود نیامده و همین امر موجب پیدایش مشربهای ضد و نقیض در اروپا شده است و آنچه هم از تحقیقات اروپایی قابل ملاحظه و شایسته تحسین و

تمجید است و به نام «مسائل فلسفی» معروف است در حقیقت مربوط به فلسفه نیست، بلکه مربوط به ریاضیات یا فیزیک یا روانشناسی است.

والحق باید انصاف داد فلاسفه اسلامی که بیشتر همت خویش را صرف تحقیق در این فن کرده اند خوب از عهده این کار برآمده اند و فلسفه نیمه کاره یونان را تا حد زیادی جلو برده اند و با آنکه فلسفه یونان در ابتدای ورود در حوزه اسلامی مجموعاً بیش از دوست مسأله نبود، در فلسفه اسلامی بالغ بر هفتصد مسأله شده است و علاوه اصول و مبانی و طرق استدلال حتی در مسائل اولیه یونان به کلی تغییر کرده و مسائل فلسفه تقریباً خاصیت ریاضی پیدا کرده. این خصوصیت در فلسفه صدرالمتألهین کاملاً هویدا است و باید انصاف داد که در این جهت تقدم با دانشمندان اسلامی است. اینها مطالبی است که در ضمن این سلسله مقالات با اسناد و دلائل بر خواننده محترم روشن خواهد گشت.

□

مدتی است که موج فلسفه اروپا به ایران هم رسیده و کم و بیش رسالات فلسفی از زبانهای اروپایی به فارسی ترجمه شده است و نمایه اولین نشریه فلسفی جدید به زبان فارسی، ترجمه رساله گفتار دکارت است که در یک قرن پیش به وسیله کنت گوینو و دستیاری بعضی ترجمه شده و البته بعدها هرچه بیشتر صیت علوم غربی پیچید نام علما و فلاسفه غرب هم بیشتر بر سر زبانها افتاد و به تدریج کتابها و رساله های بیشتری به زبان فارسی منتشر شد و عده ای هم از طریق رسالات و مجلات عربی از نظریات جدید آگاه می شدند و با اینکه مدتی است که توجه علاقه مندان جلب شده است که عقاید و آراء جدید در فلسفه قدیم وارد شود و بین نظریات جدید و نظریات فلاسفه اسلامی مقایسه شود متأسفانه تاکنون این منظور عملی نگردیده و از آن زمان تاکنون آنچه رسالات فلسفی نشر یافته یا صرفاً به سبک قدما بوده و احياناً در مسائل مرتبط به طبیعیات و فلکیات هم که نظریات جدید به کلی مخالف آنهاست باز از سبک قدیم پیروی شده، و یا آنکه صرفاً جنبه نقل و ترجمه نظریات جدید را داشته است؛ و چون طریق تحقیق و سبک ورود و خروج فلاسفه

جدید با قدما اختلاف کلی دارد و از طرف دیگر بیشتر مسائلی که در فلسفه قدیم و بالخصوص در فلسفه صدرالمتألهین نقش عمده را دارد، در فلسفه جدید کمتر به آنها توجه شده یا اصلاً مورد توجه قرار نگرفته و در عوض مسائل دیگری در این فلسفه مطرح شده که قدما کمتر به آن توجه داشته اند یا اصلاً توجه نداشته اند، از خواندن و مطالعه این دورشته کتب فایده و نتیجه‌ای که منظور اهل فضل است حاصل نشده است.

از این رو کتاب حاضر که جلد اول آن از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد به هیچیک از دو سبک نگارش فلسفی که در بالا شرح داده شد نگارش نیافته. این کتاب مشتمل بر یک دوره مختصر فلسفه است؛ مهمات مسائل فلسفه را بیان می‌کند و سعی شده است که حتی الامکان ساده و عمومی فهم باشد تا جمیع اشخاصی که ذوق فلسفی دارند با داشتن اطلاعات مختصری به فراخور حال خود استفاده کنند و لذا از ذکر دلایل و براهین متعدد در هر مورد خودداری شده و برای اثبات هر مدعا ساده‌ترین راهها و بسیط‌ترین براهین انتخاب شده است.

در این کتاب در عین اینکه از تحقیقات گرانبهای هزارساله فلسفه اسلامی استفاده شده است، به آراء و تحقیقات دانشمندان بزرگ اروپا نیز توجه کامل شده. در این کتاب هم مسائلی که در فلسفه قدیم نقش عمده را دارد و هم مسائلی که در فلسفه جدید حائز اهمیت است مطرح می‌شود؛ و چنانکه در جای خود توضیح می‌دهیم، در ضمن این کتاب به قسمتهایی برخورد خواهد شد که در هیچیک از فلسفه اسلامی و فلسفه اروپایی سابقه ندارد مانند معظم مسائلی که در مقاله پنجم حل شده و آنچه در مقاله ششم بیان شده است.

در مقاله ششم با طرز بی سابقه‌ای به نقادی دستگاه ادراکی و تمیز و تفکیک ادراکات حقیقی از ادراکات اعتباری پرداخته شده است. در این مقاله هویت و موقعیت «ادراکات اعتباری» نشان داده می‌شود و فلسفه از آمیزش با آنها برکنار داشته می‌شود و همین آمیزش نایبجاست که بسیاری از فلاسفه را از یاد آورده است. در این کتاب در عین اینکه فلسفه حریم خود را حفظ کرده با علوم مختلط نمی‌شود، رابطه فلسفه و علم محفوظ مانده است ولی رابطه فلسفه با طبیعیات و فلکیات قدیم به کلی قطع شده و لدی‌الاقضاء از نظریات علمی جدید استفاده می‌شود.



مؤلف کتاب حاضر حضرت استاد علامه دام بقائه - که سالها از عمر خویش را صرف تحصیل و مطالعه و تدریس فلسفه کرده اند و از روی بصیرت، به آراء و نظریات فلاسفه بزرگ اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی و شیخ اشراق و صدرالمتألهین و غیرهم احاطه دارند و بعلاوه روی عشق فطری و ذوق طبیعی، افکار محققین فلاسفه اروپا را نیز به خوبی از نظر گذرانیده اند و در سنوات اخیر علاوه بر تدریسات فقهی و اصولی و تفسیری یگانه مدرّس حکمت الهی در حوزه علمی قم می باشند و خود اینجانب قسمتی از تحصیلات فلسفی خود (الهیات شفای بوعلی) را از محضر ایشان استفاده کرده است - سالهاست در این فکر هستند که به تألیف يك دوره فلسفه بپردازند که هم مشتمل بر تحقیقات گرانمایه هزارساله فلسفه اسلامی باشد و هم آراء و نظریات فلسفی جدید مورد توجه قرار گیرد و این فاصله زیاد که بین نظریات فلسفی قدیم و جدید ابتدائاً به نظر می رسد و ایندورا به صورت دو فنّ مختلف و غیرمرتبط به هم جلوه گر می سازد مرتفع شود و بالاخره به صورتی درآید که با احتیاجات فکری عصری بهتر تطبیق شود و مخصوصاً ارزش فلسفه الهی که جلودار آن دانشمندان اسلامی هستند و فلسفه مادی در تبلیغات خود دوره آن را خاتمه یافته معرفی می کند به خوبی روشن شود.

نشریات روزافزون فلسفی اخیر و توجه جوانان روشنفکر ما به آثار فلسفی دانشمندان اروپا که هر روز به صورت ترجمه یا مقاله و رساله در عالم مطبوعات ظاهر می شود و این خود نماینده روح کنجکاو و حقیقت جوی این مردم است که از هزارها سال پیش سابقه دارد و از طرف دیگر انتشارات مجهز به تبلیغات سیاسی و حزبی فلسفه مادی جدید (ماتریالیسم دیالکتیک) بیش از پیش حضرت معظم له را مصمم نمود که در راه مقصود خود گام بردارند، لهذا از چند سال پیش ابتدا به تشکیل يك انجمن بحث و انتقاد فلسفی مرکب از عده ای از فضلا مبادرت کردند و از دو سال و نیم پیش در آن انجمن بنا بر این بود که حضرت معظم له در خلال هفته قسمتهایی تهیه می کردند و در جلسات انجمن که در هفته، دو شب به آن اختصاص داده شده بود قرائت می شد و هر کسی هر نظری داشت اظهار می کرد؛ و اینجانب نیز تا يك سال و

نیم پیش که در قم بود افتخار شرکت در آن انجمن را داشت و هنوز هم آن انجمن ادامه دارد و تاکنون چهارده مقاله فلسفی که چهارتای آنها از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد نگارش یافته.

این روشی که حضرت معظم له آغاز کرده اند يك اقدام اساسی است و فلسفه را در ایران وارد مرحله جدیدی می‌کند. محصلین فلسفه سابقاً اطلاعاتشان منحصر بود به آنچه در کتابهای معمولی تدریسی خوانده بودند، ولی با آنکه چند سالی پیش از اقدامات حضرت معظم له نمی‌گذرد بسیاری از محصلین حوزه علمیه قم هستند که اطلاعات فلسفی نسبتاً جامعی دارند و مخصوصاً به مطالب و تئوریهای فلسفه مادی زیاد آشنا هستند و راههای مغلطه آن را به خوبی دریافته‌اند.

از ابتدای تنظیم این مقالات، علاقه‌مندان زیادی از روی آنها نسخه برمی‌داشتند و حتی بعضی از اهل علم خارج حوزه قم نیز که از موضوع آگاه شده بودند نسخه‌هایی تهیه می‌کردند و این مقالات دست به دست می‌گشت تا آنکه در حدود يك سال و نیم پیش عده‌ای از علاقه‌مندان تقاضا کردند که این مقالات از همین حالا چاپ شود تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و ضمناً متذکر شدند که با آنکه به زبان فارسی نوشته شده و سعی شده است حتی الامکان ساده باشد، برای فهم عمومی ثقیل است و احتیاج به توضیحاتی دارد، لهذا خوب است از این لحاظ تجدیدنظری بشود. مقارن این احوال، مقدّرات اینجانب را پس از پانزده سال اقامت و اشتغال علمی در حوزه قم به تهران کشانید. حضرت معظم له به واسطه کثرت مشاغل تدریسی و تألیفی فقهی و اصولی و تفسیری و فلسفی، این کار را به عهده اینجانب گذاشتند و اینجانب نیز چند ماه وقت خود را تا حدی که سایر مشاغل اجازه می‌داد صرف این کار کردم و به توضیح بعضی قسمتها و اضافه کردن بعضی قسمتها (در مواردی که به نظر خودم لزوم آنها را استنباط کردم) به ضمانت شخص خودم پرداختم و بالاخره به همین صورتی درآمد که ملاحظه می‌فرمایید.

اینجانب تاکنون به نوشتن یاورقی برای چهار مقاله از این سلسله مقالات توفیق یافته‌ام که با خود آن چهار مقاله به عنوان جلد اول کتاب از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد و همان طوری که ملاحظه می‌فرمایید مقاله اول در معرفی «فلسفه» است (فلسفه چیست؟) و سه مقاله دیگر در مسائل مربوط به علم (ادراك) است که یکی به عنوان «رنالیسم و ایده آلیسم» و دیگری به عنوان «علم و ادراك» و سومی تحت عنوان

«ارزش معلومات» نگارش یافته. سایر مقالاتی که تاکنون از طرف مؤلف تنظیم شده از این قرار است:

- مقاله پنجم: پیدایش کثرت در علم
- مقاله ششم: ادراکات اعتباریه
- مقاله هفتم: مباحث وجود
- مقاله هشتم: امکان و وجوب - جبر و اختیار
- مقاله نهم: علت و معلول
- مقاله دهم: امکان و فعلیت - حرکت - زمان
- مقاله یازدهم: حدود و قدم - تقدّم، تأخّر، معیّت
- مقاله دوازدهم: وحدت و کثرت
- مقاله سیزدهم: مهیت - جوهر و عرض
- مقاله چهاردهم: خدای جهان و جهان (الهیات)

□

در ضمن این فصول و مقالات آراء بسیاری از دانشمندان قدیم و جدید، چه الهی و چه مادی، مورد بحث و انتقاد قرار گرفته و به علت خاصی که بعداً گفته خواهد شد به مادیت جدید (ماتریالیسم دیالکتیک) بیشتر توجه شده و سعی شده است که تمام انحرافات این مکتب به طور وضوح نمایانده شود.

از زمانهای قدیم آراء و عقاید مادی مربوط به نفی علت اولی یا نفی غایت یا نفی مجرد روح در کتب فلسفه مطرح می شود ولی چیزی که به حسب تاریخ مسلم است این است که در میان پیشینیان هیچگاه يك مکتب مشخص مادی که به کلی منکر ماوراء الطبیعه باشد و وجود را مساوی ماده بداند پدید نیامده است و از زمانهای بسیار قدیم که بحثهای فلسفی وجود داشته گفتگو از عالمی ماوراء عالم طبیعت در میان بوده و البته تردیدی نیست که این بحثها ابتدا بسیار بسیط و ساده بوده، بعدها به تدریج منطقی تر و برهانی تر شده و توسعه بیشتری پیدا کرده.

به طوری که از کلماتی که قدما نقل کرده اند برمی آید، نخستین بحثهای فلسفی

را که صورت مکتب فلسفی به خود گرفته «هرمس»^۱ حکیم تنظیم نموده و عده ای از فلاسفه که «هرامسه» خوانده می شوند در مکتب او تعلیم و تربیت یافته اند و چنانکه از کتاب علل منسوب به بلیناس^۲ برمی آید، در آن عهد، فلسفه به نام «علل اشیاء» نامیده می شده. پیروان این مکتب به وجود عالمی ماوراء عالم طبیعت قائل بوده اند. پس از این دوره نظرهای فلسفی گوناگونی از ملطیین داریم. دوره ملطیین را می توان دوره دوم تکامل فلسفه نامید. در این دوره نیز مطابق نقلهای تاریخی قدیم و جدید و آنچه در کتب فلسفه از عقاید و آراء آنها نقل شده گفتگو از عالمی ماوراء عالم طبیعت در میان بوده. همچنین یونانیین معاصر ملطیین یا متأخر از آنها تا زمان سقراط.

آنچه هم از فلاسفه هندوچین که معاصر ملطیین (قرن ششم قبل از میلاد) یا قبل از آنها بوده اند نقل شده است تقریباً همین طور است. بالاخره در میان پیشینیان يك مکتب مشخص فلسفی که دارای پیروانی بوده باشد و به کلی منکر ماوراء الطبیعه بوده باشد نمی توان پیدا کرد. افراد مادی و دهری که در غالب ازمنه بوده اند غالباً کسانی هستند که در حال حیرت و تردید بوده اند و مدعی بوده اند که ادله الهیون آنها را قانع نکرده است.

علیهذا برای فلسفه مادی نمی توان يك سابقه تاریخی پیدا کرد و تنها در قرن هجدهم و نوزدهم بود که در اروپا فلسفه مادی به عللی که عن فریب خواهیم گفت سرو صدایی راه انداخت و قیافه يك مکتب فلسفی به خود گرفت و در مقابل سایر مکاتب عرضی اندام و اظهار قدرت نمود هرچند طولی نکشید که در قرن بیستم با شکست شدید مواجه شد و جلال و جبروت خود را از دست داد. پس در حقیقت تاریخچه حقیقی فلسفه مادی از قرن هجدهم شروع می شود.

ولی مادیین خودشان سعی دارند که مکتب مادی را دارای يك سابقه ممتد تاریخی و جمیع دانشمندان بزرگ دنیا را مادی جلوه دهند، جلوداران پیشروی علوم را مادی و مادیین را جلوداران پیشروی علوم معرفی کنند، تا جایی که گاهی درباره ارسطو می گویند «بین ماتریالیسم و ایده آلیسم در نوسان بود» و گاهی در نوشتجات

1. Hermes.

2. Balinas.

خود ابن سینا را نیز «ماتریالیست» می خوانند!

مادیین در نشریات خود تمام فلاسفه یونان از زمان تالیس^۱ ملطی تا زمان سقراط را مادی می خوانند. بخت^۲ آلمانی، مادی معروف قرن نوزدهم در مقاله پنجم از شرحی که بر نظریه داروین نوشته است و دکتر شبلی شمیل آن را به عربی ترجمه کرده است، بسیاری از فلاسفه از قبیل انکسیماندر^۳ (انکسیمندروس) و اناکسیمن^۴ (انکسیمانوس) و اکزینوفان^۵ (اکسینوفانوس) و هراکلیت^۶ (هرقلیطوس) و برمانید^۷ (برمانیدس) و امپدکلس^۸ (انباذکلس) و دیموکریت^۹ (ذیمقراطیس) را به این عنوان نام می برد.

ولی حقیقت این است که هیچیک از این دانشمندان را نمی توان مادی به معنای منکر ماوراء الطبیعه خواند، هرچند این جماعت را در اصطلاح تاریخ فلسفه، «طبیعیون» یا «مادیون» می خوانند. در مقابل ریاضیون (فیثاغورسیان) که اصل عالم را عدد می دانستند و در مقابل سوفسطائیان که منکر وجود عالم خارج بودند - به اعتبار اینکه به يك ماده و اصل اولی در طبیعت قائل بوده اند؛ مثلاً تالیس ماده المود را آب و انکسیمندروس هیولای بیهمه و انکسیمانوس هوا و هرقلیطوس آتش و انباذکلس عناصر چهارگانه و ذیمقراطیس ذرات کوچک غیر قابل تقسیم می داند و همه این دانشمندان حوادث طبیعت را با علل طبیعی توجیه می کردند ولی هیچگونه دلیلی در دست نیست که این دانشمندان منکر ماوراء الطبیعه بوده اند.

افلاطون و ارسطو در نوشته های خود از این اشخاص خیلی نام برده اند ولی هرگز آنها را منکر ماوراء الطبیعه نخوانده اند.

آنچه مادیین و بعضی از نویسندگان دیگر به آن استناد می کنند - که در بالا نقل کردیم - ارتباطی به نفی ماوراء الطبیعه ندارد و اگر بنا شود تمام کسانی که به ماده اولی

1. Sales.
2. Buchner.
3. Anaksimandr.
4. Anaksimenes.
5. Xenophon.
6. Heraklit.
7. Barmanid.
8. Empedocles.
9. Dimokrates.

قائل بوده اند و حوادث طبیعت را با علل طبیعی توجیه می کرده اند مادی بدانیم باید تمام الهیون از قبیل سقراط و افلاطون و ارسطو و فارابی و ابن سینا و صدرا المتألهین و دکارت، بلکه تمام پیغمبران و پیشوایان مذاهب را مادی بدانیم.

و بعلاوه در کتب فلسفه، آرائی از قدمای یونان در موضوعات ماوراء الطبیعه نقل می شود که کشف می کند آنان رسماً الهی بوده اند؛ مثل عقیده ثالیس و عقیده انکسیمانوس در باب علم باری.

و عجب این است که خود بخنر چیزهایی نقل می کند که بر خلاف مدعای خودش است؛ مثلاً درباره هرقلیطوس می گوید:

«نفس انسان به عقیده هرقلیطوس شعله آتشی است که از ازلت الهی برخاسته است.»

انباذقلس را با آنکه پدر اول «داروینیسیم» می خواند و اعتراف می کند که نظریه «تطور و تنازع بقا» را اولین بار او به خوبی بیان کرده، درباره اش می گوید:

«وی معتقد به مفارقت نفس نیز هست و این جهت را منتسب می کند به يك غایت معنوی که نفس رجوع می کند در آن غایت به سری حالت اولی از راحت و شوق و حب.»

فقط چیزی که ممکن است گفته شود این است که دانشمندان قبل از سقراط غالباً در تحت تأثیر محیط، يك نوع معتقدات شرك آمیزی در مورد آلهه و ارباب انواع داشته اند.

بخنر از هرقلیطوس نقل می کند که:

«اصل عالم آتش است که گاهی در حال اشتعال است و گاهی فرومی نشیند و این يك بازی است که «ژوبیتر»^۱ (یکی از خدایان) همواره با خود می کند.»

البته تردیدی نیست که کلمات این دانشمندان خالی از رمز نیست و نمی توان به مقصود حقیقی حمل نمود.

صدرالمتألهین در اواخر جلد دوم اسفار کلماتی از تالیس و انکسیمانوس و آناکساگوراس^۱ و انبازدلس و افلاطون و ارسطو و ذیمقراطیس و اپیکور^۲ و عدۀ دیگر نقل می کند و مدعی است که کلمات پیشینیان مشتمل بر رموز و لغزها بوده و ناقلین، مقصود حقیقی را درک نکرده اند و خود مشارالیه کلمات آنها را به مدعای خود در مسأله حرکت جوهریّه و حدوث عالم تأویل می کند.

ادله ای که معمولاً بر مادی بودن عده ای از قدما یا متأخرین اقامه می شود مطالبی است که ارتباطی با این مسأله ندارد، از قبیل «اعتقاد به ماده المواد و ماده اصلی» یا «تعلیل حوادث طبیعت به علل طبیعی» یا اعتقاد به اینکه «نظام هستی یک نظام وجوبی و ضروری است» یا اعتقاد به اینکه «هیچ شیئی از لاشئ به وجود نمی آید» و یا «اهمیت دادن به منطق تجربی در تحقیق مسائل طبیعت» و امثال اینها. مادیین در اثر عدم تعمق در مسائل الهی، پیش خود گمان می کنند که مسائل بالا منافی با اعتقاد به عالمی ماوراء عالم طبیعت است و از این رو هر کسی که تفوه به یکی از مسائل فوق کرده است او را در جرگه مادیین به شمار آورده اند و با اینکه خود آن اشخاص تصریح می کنند به خلاف، باز مادیین دست بردار نیستند.

بعضی از غیرمادیین از نویسندگان تواریخ فلسفه و نویسندگان «انسیکلوپدی»^۳ها نیز همین اشتباه را کرده اند. ما در مسأله «حدوث و قدم» و مسأله «علت و معلول» راه این اشتباه را بیان خواهیم کرد.

تنها چیزی که مسلم است این است که در میان قدما عده ای بوده اند که مجرد روح و بقای بعد از موت را انکار داشته اند. ذیمقراطیس و اپیکور و پیروانشان را صاحب این عقیده می دانند.

از قرن شانزدهم به بعد در اروپا نیز نظریه «عدم بقای نفس بعد از موت» پیروانی پیدا کرد. گویند اولین بار در سال ۱۵۱۶ بطرس بومبوناتیوس کتابی در ردّ ارسطو در

1. Anaxagoras.

2. Epicur.

3. encyclopaedia.

باب تجرد روح نوشت. به تدریج این عقیده شایع شد و پیروانی پیدا کرد. بسیاری از رساله‌ها در این موضوع نگارش یافت.

مطابق آنچه بخنر در مقاله ششم کتاب خود می‌گوید، همین بومبوناتیوس در عین حال به شدت پیرو تعلیمات مسیح بود و از آن حمایت می‌کرد. وی می‌گوید تا نیمه قرن هفدهم همه همین طور بودند و شاید علت، ترس یا رسوخی بود که ایمان در دلها داشت.

مطابق نقل بخنر فقط در قرن هجدهم بود که عده‌ای رسماً منکر خدا شدند. بارون هولباخ^۱ در ۱۷۷۰ کتابی به نام نظام طبیعت نوشت و رسماً وجود خدا و دین را انکار کرد.

در قرن هجدهم عده‌ای در فرانسه به تألیف دائره‌المعارفی پرداختند و بعضی از نویسندگان بزرگ آنها مانند هولباخ و دیدرو^۲ و دالامبر^۳ مادی بودند ولی دالامبر بیشتر اظهار تحیر و تردید می‌کرد. بخنر می‌گوید:

«دالامبر بارها تصریح کرده که در مسائل ماوراءالطبیعه «نمی‌دانم» بهترین راه‌هاست.»

از دیدرو نیز گفتاری نقل شده است که آخر الامر تردید و تحیر وی را می‌رساند. در قرن نوزدهم فلسفه مادی طرفداران بیشتری پیدا کرد و در نیمه دوم این قرن بود (۱۸۵۹) که نظریه داروین مربوط به «تبدیل انواع» منتشر شد و مادیین آنها را بهترین وسیله پیشرفت فلسفه مادی تلقی کردند.

داروین شخصاً در عقاید خود مادی نبود، فقط از جنبه «بیولوژی» (علم الحیات) فرضیه خویش را بیان کرد، ولی مادیین عصر وی از آن نظریه به نفع فلسفه مادی استفاده نمودند.

دکتر شبلی شمیم مادی معروف که ابتدا شرح بخنر را بر نظریه داروین به عربی ترجمه کرد و بعد خود قسمتهای مختلفی به آن افزود و مجموعه‌ای به نام فلسفه النشوء والارتقاء منتشر ساخت، در دیباچه این کتاب اعتراف می‌کند که داروین فقط از جنبه

1. Holbach.
2. Didero.
3. Dalamber.

علمی (نه فلسفی) نظریهٔ تطور را که اختصاص به موجودات زنده دارد بیان کرد و بعد عده‌ای از طرفداران فلسفهٔ مادی از قبیل هکسلی^۱ و بخنر آن را سند مادیت و فلسفهٔ مادی قرار دادند. در صفحهٔ ۱۶ همان کتاب می‌گوید:

«عجب تر این است با آنکه دارون واضع اساسی این مذهب است جمیع نتایجی که می‌بایست بگیرد نگرفته است.»

در مقالهٔ اول شرح بخنر (ترجمه عربی) این جمله را از خود داروین نقل می‌کند:

«مطابق آنچه تاکنون بر من کشف شده تمام موجودات زنده‌ای که در روی زمین پیدا شده همه از يك اصل منشعب شده‌اند و اولین موجود زنده‌ای که در روی زمین پدید آمده است خالق، روح حیات را در او دمیده است.»

□

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم علاوه بر جریان داروینیسم که بازار فلسفهٔ مادی را رونق داد، جریان خاص دیگری نیز پیدا شد که شکل و قیافهٔ دیگری به مادیت داد و مکتب جدیدی به وجود آورد به نام «ماتریالیسم دیالکتیک».

به وجود آورندهٔ این مکتب دو شخصیت معروف هستند به نام کارل مارکس^۲ (۱۸۱۸-۱۸۸۳) و فردریش انگلس^۳ (۱۸۲۰-۱۸۹۵) که بیش از هر چیز دارای افکار انقلابی و احساسات تند اجتماعی بودند.

از مشخصات این مکتب یکی این است که از منطق مخصوص «دیالکتیک» پیروی می‌کند.

کارل مارکس که پایه‌گذار اصلی ماتریالیسم دیالکتیک به شمار می‌رود، برای مدت کوتاهی شاگرد هگل^۴ فیلسوف بزرگ آلمان بوده و منطق دیالکتیک را از او آموخته است.

1. Huxli.

2. Karl Marks.

3. Engels.

4. Hegel.

هگل در افکار فلسفی خود مادی نبود ولی کارل مارکس فلسفه مادی را پسندید و آن را بر منطق دیالکتیک که از استاد آموخته بود استوار کرد و از اینجا ماتریالیسم دیالکتیک به وجود آمد.

یکی دیگر از مشخصات آن این است که برخلاف سایر سیستمهای فلسفی که تاکنون در دنیا پدید آمده است مقصود و هدف اصلی، تحقیق در مسائل بغرنج فلسفی نیست بلکه مقصود اصلی یافتن مبنا برای ایده‌ها و افکار مخصوص اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است.

برچمداران این مکتب به جای آنکه عمر خود را مانند سایر فلاسفه و دانشمندان صرف تفکر و تحقیق در مسائل پیچیده و بغرنج علمی یا فلسفی بکنند صرف مبارزات حزبی و سیاسی کرده‌اند؛ و مطابق آنچه در مجله «انترناسیونالیست» که از طرف پیروان این مکتب در ایران در سنه ۱۳۲۵ منتشر می‌شد مسطور است کارل مارکس از سن بیست و چهار سالگی که تز دکترای خود را گذراند وارد مبارزات سیاسی شد و تا سن سی و یک سالگی که از پاریس تبعید گردید و به لندن عزیمت کرد دائماً در مبارزه و کشمکش و دچار مزاحمتها و تبعیدها بود؛ گاهی در آلمان و گاهی در پاریس و گاهی در بروکسل بسر می‌برد و در خلال این کشمکشها بود که از طرف اتحادیه کمونیستها در بروکسل مأمور تهیه و تدوین برنامه حزب کمونیست گردید و کتاب مانیفست^۱ را که به قول لنین مظهر ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک و مظهر تئوری مربوط به مبارزه طبقاتی و آموزشهای اجتماعی و اقتصادی مکتب مارکس است به وجود آورد. مارکس از سال ۱۸۵۱ به بعد در لندن - که تا آخر عمر در آنجا بسر برد - در عین سرگرمی به مبارزات اجتماعی، اوقات خویش را صرف نگارش کاپیتال^۲ که به قول آن مجله اساس نظریات اقتصادی و پایه تئوریهای اجتماعی و سیاسی مکتب مارکس می‌باشد، نمود.

مطابق مسطورات آن مجله «انگلس» از هجده سالگی مدرسه را ترک گفت و در بیست و یک سالگی به برلن رفت و در ارتش اسم نویسی نمود و در ضمن انجام امور دولتی در کنفرانسهای اونیورسیتته برلن نیز شرکت می‌کرد و در این شهر با جناح چپ

1. manifest.

2. capital.

مکتب هگل تماس گرفت. در بیست و چهار سالگی در پاریس برای اولین بار با مارکس برخورد نمود و از آنجا مبارزهٔ دسته‌جمعی آنها آغاز گردید.

بعد از این جریان، پیشرفت فلسفهٔ مادی تابع پیشرفت مرام حزبی بود و هر اندازه که حزب کمونیست در دنیا نفوذ پیدا کرده فلسفهٔ مادی جدید را که به عنوان «ماتریالیسم دیالکتیک» معروف است با خود برده است.

به همین مناسبت در سالهای اخیر در کشور ما نیز کتب و رسالات و مقالات زیادی تحت عنوان «ماتریالیسم دیالکتیک» منتشر شده. این نشریات به واسطهٔ بستگی با کانونهای حزبی از نوع تبلیغاتی که در نشریات حزبی (نه در نشریات علمی و فلسفی) از آنها استفاده می‌شود استفاده کرده است.

در نشریات حزبی چون هدف اصلی هموار کردن جاده‌های سیاسی و از بین بردن جمیع موانع و سدهاست، توسل به هر وسیله جایز است زیرا طبق اصول حزبی «هدف وسیله را مباح می‌کند». اصول حزبی مقید نیست حقایق را چنانکه هست جلوه بدهد بلکه مقید است آنطوری جلوه بدهد که وصول به هدف را ممکن سازد؛ ولی در آثار علمی و فلسفی معمولاً چون غرض اصلی اقناع حس حقیقت‌جویی است، از روش فوق‌احتراز می‌شود.

مادیین قرون جدید به طور کلی این تصور برایشان پیدا شده است که علوم حسی و تجربی به سود مادیت پیش می‌رود، ولی طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک چنان راه اغراق و مبالغه را پیش می‌گیرند که مادیگری را ثمرهٔ مستقیم و خاصیت لاینفک علوم معرفی می‌کنند و حتی از اینکه خود دانشمندان و پدیدآورندگان این علوم، مادی نبوده‌اند تعجب می‌کنند.

طرفداران این مکتب صریحاً ادعا می‌کنند که یا باید تابع حکمت الهی شد و وجود خدا را قبول کرد و منکر جمیع علوم و وجود صناعات و اختراعات شد و یا باید اینها را قبول کرد و پشت پا به حکمت الهی زد!!!

کمترین فایده‌ای که ممکن است يك خوانندهٔ باذوق از مطالعهٔ این کتاب ببرد این است که به خوبی درک می‌کند «ماتریالیسم دیالکتیک» علیرغم ادعای طرفدارانش ارتباطی با علوم ندارد و تمام اصول آن يك نوع تحریفات و استنباطات شخصی است که عده‌ای به سلیقهٔ خود کرده‌اند.

مهمترین دلیلی که این اشخاص در تبلیغات خود می‌آورند این است که در قرون

جدیده، مقارن با پیدایش علوم حسی و تجربی، فلسفه مادی اروپا رونق گرفت. ولی حقیقت امر این است که تجدد علمی اخیر اروپا در اثر تکان سختی که به افکار داد و مسلمات چند هزار ساله بشر را در مورد فلکیات و طبیعیات باطل شناخت، دهشت و حیرت و تشنگی فکری عجیبی ایجاد کرد.

هرچند این تحول در مورد مسائل حسی یا حدسی بود، ولی قهراً افکار را در مورد مسائل عقلی و نظری و همچنین در مورد مسائل دینی نیز مردد و متزلزل ساخت و همین امر موجب شد که مکاتب فلسفی گوناگون و ضد و نقیضی در اروپا پدید آمد و هر دسته‌ای راهی را پیش گرفتند و از آنجمله گروهی مادی شدند و همچنانکه می‌دانیم بازار سوفسطائیکری نیز پس از دو هزار سال سردی و بی‌رونقی دومرتبه رواج زائدالوصفی پیدا کرد و اگر پیدایش مکاتبی که مقارن ظهور علوم جدیده پدید آمده‌اند دلیل بر ارتباط صحیح و معقول آن مکاتب با آن علوم بوده باشد پس می‌بایست «سوفیسم»^۱ و «ایده‌آلیسم»^۲ را نیز ثمره مستقیم و خاصیت لاینفک علوم جدیده بدانیم. ولی پیدایش مکاتب گوناگون در اروپا يك علت عمده دیگر نیز دارد و آن نبودن يك مکتب فلسفی عقلی قوی و نیرومند است که بتواند با علوم سازگار باشد، و مخصوصاً وجود يك سلسله عقاید سخیف به نام حکمت الهی در اروپا بیش از اندازه میدان را برای فلسفه مادی باز کرد. شما اگر به کتب مادی مراجعه کنید به خوبی می‌بینید که اینها چه سنخ عقایدی را مورد حمله شدید قرار می‌دهند. حتی يك عده از دانشمندان جدید اروپا که نظریه الهی داشته‌اند از محتویات آن حکمت الهی نالیده‌اند.

دانشمند الهی ستاره‌شناس معروف فلاماریون^۳ در کتاب خدا در طبیعت

می‌گوید:

«يك ناظر دقیق و حقیقت‌بین امروزه می‌تواند در جامعه ذی فکر انسانی دو تمایل مختلفه را مشاهده نماید که هر يك دسته‌ای را به طرف خود کشانده و بر سر آن مسلط گردیده‌اند. از يك طرف «علمای علم شیمی» در لابراتوارهای خود به تحقیق فعل و انفعالات مواد شیمیایی و قسمتهای مادی علوم جدیده پرداخته و ترکیبات

1. Sophism.

2. Idealism.

3. Flammarion.

جوهریهٔ اجسام را استخراج نموده و صراحتاً اظهار می‌دارند که در این ترکیبات مستخرجه از عملیات شیمیایی ابدأ حضور و وجود خدا را نمی‌توان مشاهده و ادراک کرد، و از طرف دیگر «حکمای الهی» در میان يك توده کتب قدیمه و نسخه‌های خطی که از گرد و غبار پوشیده شده‌اند نشسته و در حالتی که لاینقطع با کمال شوق و رغبت به کنجکاوی و تفتیش محتویات آن کتب و بحث و تحقیق و ترجمه و استتساخ و نقل و استعمال يك سلسله آیات مذهبی و احادیث مختلفه بوده و به عقیدهٔ خود با رفائیل فرشته همصدا گردیده‌اند اظهار می‌کنند که از مردمک چشم چپ تا مردمک چشم راست پدر جاودانی شش هزار فرسنگ است.»

از کتاب مجموعهٔ لاهوتیهٔ قدیس توماس اکوینی^۱ - که او را بزرگ‌ترین حکیم قرون وسطی و مظهر کامل حکمت اسکولاستیک^۲ خوانده‌اند و کتب او نزدیک چهارصد سال فلسفهٔ رسمی حوزه‌های علمی و دیانتی اروپا بوده - نقل شده که قسمتی را به این بحث اختصاص داده است: «آیا چند فرشته ممکن است در نوک سوزن جا بگیرند؟»

دکتر شبلی شملیل در جلد دوم مجموعهٔ فلسفهٔ النشوء و الاثرقاء در مقاله‌ای که تحت عنوان «القرآن و العمران» نگاشته می‌گوید:

«فلسفه در میان مسلمین در نهضت اولی خود به اقصی درجات ترقی کرد ولی در میان مسیحیان در اولین برخورد محو و نابود گشت و جمیع مباحث آن به استثنای مباحث مربوط به «لاهورت مسیحی» تحریم شد.»

در دوره جدید، حکمای الهی بزرگی از قبیل دکارت و پیروانش پیدا شدند ولی این دانشمندان هم موفق نشدند که يك فلسفهٔ الهی قوی و قانع‌کننده‌ای به وجود آورند.

مسئلاً اگر حکمت الهی همان پیشرفتی که در میان مسلمین کرد در اروپا کرده بود اینهمه رشته‌های فلسفی متشتت و متفرق به وجود نمی‌آمد، نه میدان برای خیالبافی سופسطانیان بازمی‌شد و نه برای اظهار نخوت و غرور مادیین، و بالاخره نه

1. Thomas Aquinas.

2. scholastic.

ایده آلیسم به وجود می‌آمد و نه ماتریالیسم.



در این کتاب سعی شده است که تمام انحرافات ماتریالیسم دیالکتیک به طور واضح نمایانده شود. البته ممکن است افرادی که شخصاً بی‌پایگی این فلسفه را دریافته‌اند به ما اعتراض کنند که بیش از حد لزوم به نقد و ایراد مسائل این فلسفه پرداخته‌ایم، ولی ما متذکر می‌شویم که در این جهت ارزش فلسفی و منطقی آن را در نظر نگرفته‌ایم بلکه از لحاظ اینکه نشریات مربوط به ماتریالیسم دیالکتیک بیش از اندازه در کشور ما منتشر شده و افکار عده نسبتاً زیادی از جوانان را به خود متوجه ساخته و شاید عده‌ای باشند که واقعاً باور کرده باشند که ماتریالیسم دیالکتیک عالی‌ترین سیستم فلسفی جهان و ثمره مستقیم علوم و خاصیت لاینفک آنهاست و دوره حکمت الهی سپری شده است، لازم بود که تمام محتویات فلسفی و منطقی این رسالات تجزیه و تحلیل شود تا ارزش واقعی آن به خوبی واضح گردد.

ما در پاورقیها آنجا که آراء و عقاید مادیین را تقریر می‌کنیم بیشتر به نوشته‌های دکتر ارانی استناد می‌کنیم.

دکتر ارانی به اعتراف خود پیروان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک از بهترین دانشمندان این مکتب است. در سرمقاله شماره بهمن ماه ۱۳۲۷ مجله مردم (نشریه تئوریک حزب توده ایران) می‌نویسد:

«ارانی از لحاظ وسعت معلومات و جامعیت علمی بی‌نظیر است.»

دکتر ارانی علاوه بر مقالاتی که در مجله دنیا منتشر کرده و بعد از مرگش طرفدارانش به صورت جزوه‌های مستقل بارها چاپ و انتشار داده‌اند - مثل جزوه «ماتریالیسم دیالکتیک» و جزوه «عرفان و اصول مادی» و غیر اینها - کتابهای مستقل نیز تألیف کرده است که شاید مهمتر از همه پسیکولوژی است.

با آنکه تقریباً پانزده سال از مرگ دکتر ارانی می‌گذرد هنوز طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک در ایران نتوانسته‌اند بهتر از او بنویسند. دکتر ارانی در اثر

آشنایی به زبان و ادبیات فارسی و آشنایی فی الجمله به زبان عربی، ماتریالیسم دیالکتیک را سر و صورتی بهتر از آنچه مارکس و انگلس و لنین و غیرهم داده بودند داده است و از این جهت کتابهای فلسفی وی بر کتابهای فلسفی پیشینیانش برتری دارد.

به این مناسبت است که با وجود بسیاری از تألیفات و ترجمه‌ها در این زمینه، ما بیشتر گفتار دکتر ارانی را سند قرار دادیم.

تهران - اسفندماه ۱۳۳۲ شمسی - مرتضی مطهری